

خردورزی و دین‌داری

اساس هویت ایرانی در شاهنامه*

اشرف خسروی

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

دکتر سید کاظم موسوی^۱

استادیار دانشگاه شهرکرد

چکیده

شاهنامه فردوسی مهمترین و برجسته ترین اثر ادبی بازمانده از دوره ای است که می‌توان آن را عصر بازرایی فرهنگی ایرانیان دانست. دوره سامانیان، دوره‌ای است که در آن به احیا و تداوم فرهنگ و هویت ایرانی، بیشتر از گذشته، اندیشیده می‌شود و تلاش‌هایی در این زمینه صورت می‌گیرد. شاهنامه فردوسی یکی از باارزش ترین و ماندگارترین آثار این دوره است که در قلمرو فرهنگ و ادب ایران می‌درخشند. این شاهکار ادبی در کنار ارزش ادبی، تاریخی، اسطوره‌ای، حماسی، داستانی و سایر جنبه‌ها، از نظر اندیشه، بینش و معنا شناسی نیز بی نظیر است. اندیشه و بینش حاکم بر شاهنامه که به طور عمده بر محور خرد استوار است، شهرتی جهانی دارد و گذر زمان نه تنها آن را فرسوده و کهنه نمی‌کند، بلکه والایی و برتری آن را آشکار تر می‌سازد. بخش عمده ای از این برتری به دلیل فراگیری و تعادل نگرش حاکم بر شاهنامه و دوری از افراط و تفریط و تعصب و تحجر است که نشان دهنده اوج ژرف بینی و ژرف اندیشی آفریننده آن است. فردوسی با نگاه ریز بین و دقیق خود در پس لایه‌های رو بنایی و روساختی باورها و فرهنگ‌های متفاوت ایرانیان در دوره‌های مختلف، به دنبال بنیادهایی می‌گردد که سراسر فرهنگ این قوم فرزانه را از اسطوره تا تاریخ به هم پیوند دهد و هویت آنان را بازنماید. آنچه او می‌یابد خرد و دین است. او خردورزی و دین‌داری را اساس و بنیاد هویت و فرهنگ ایرانی می‌داند و با باز نمودن آن در شاهنامه، و پیوند فرهنگ قبل و بعد از اسلام ایرانیان به آنان درس دین‌داری و خردورزی می‌آموزد. در این مقاله به بررسی این موضوع در شاهنامه پرداخته شده است.

کلیدواژه: هویت ملی، ایران، شاهنامه، خرد، دین.

مقدمه

دین‌داری و معنویت‌گرایی ویژگی اغلب ایدئولوژی‌های پیشامدرن جهان است. در این ایدئولوژی‌ها، بخش عمده شناخت، تفکر و باور، دینی و معنویت‌گرا بوده و بخش کالبدینه و ظاهری دین بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفته و به معانی خردمندانه پنهان در ژرفای آن، که نیازمند تفکر و تأمل است، توجه چندانی نمی‌شده است. در مکتب‌های مادی‌گرا و برخی ایدئولوژی‌های مدرن با سربرافراشتن عقاید و ارزش‌هایی چون عقل‌دکارتی، علم تجربی و خرد استدلالی که خود ریشه در ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی جامعه از جمله تحجر و تعصب قرون وسطی داشت، نوعی جریان دین‌زدایی و معنویت‌ستیزی شکل گرفت و به عقاید و ادیان کهن به عنوان سخنانی خردناپسند نگریسته شد. ثمره چنین جریانی گسستن انسان از گذشته فرهنگی خود و نادیده گرفتن گنجینه ناخودآگاه و نیازهای روحی و روانی او بود که احساس پوچی و بیهودگی، بیماری‌های روحی و روانی، خودکشی، جنگ و مرگ را به دنبال داشت. در حقیقت، این گروه که ادعای عقل‌گرایی داشتند، خود مشکلات جدیدی آفریدند که برای بشریت مخرب و مرگ‌آفرین گردید.

ضعف عقل استدلالی و تجربی، در شناخت و جهان‌بینی و عوارض منفی ایدئولوژی‌های مادی‌گرا موجب گردید در بسیاری از مکاتب فرا مدرن مانند مکتب روان‌کاوی یونگ و پدیدارشناسی میرچالیا به جهان‌بینی معنویت‌گرا و دینی به عنوان نوعی شناخت که فراتر از عقل تجربی و متفاوت با آن است، نگریسته شود و دین و معنویت اهمیت خود را باز یابد با این تفاوت که نسبت به عصر پیشامدرن عقلانی‌تر شده، با خرد سازگار گشته و بیش از آن که به کالبد آن توجه شود به معانی عمیق و ژرف موجود در آن توجه شده است. سعی اندیشمندان و صاحب‌نظران بسیاری از این مکاتب بر این است که بین معنویت و عقل‌سازگاری و همسویی ایجاد کنند.

فردوسی، اندیشمندی است که این نکته را بیش از هزار سال قبل در یافته و توانسته بین معنویت و خرد سازگاری ایجاد کند. توانایی او در این زمینه تا حدی است که ادیان کهن و اساطیری را که به ظاهر نامعقول به نظر می‌رسند، با خردپویان داده است. او به معنویت ادیان گذشته اهمیت زیادی می‌دهد و با بینش خردمندانه خود به تفاوتها و تمایزهای ادیان کهن و متأخر، که اغلب روئینایی و کالبدینه است، توجهی نکرده و ارزشها و اندیشه‌های متعالی و مشترک پنهان در آنها را بسیار مهم دانسته و بر آنها تأکید می‌ورزد. این بینش موجب شده او به اسطوره‌های کهن با دیدی مثبت بنگرد و به آنها ارج نهد. آنچه او را در این مسیر یاری کرده و به اوج سربلندی و موفقیت رسانده، خردمندی و در عین حال معنویت‌گرایی اوست. این بینش، ریشه در فرهنگ و اندیشه کهن ایرانی دارد و بخشی از هویت ایرانیان را تشکیل می‌دهد. همین بینش موجب شده اهورامزدا، خدای خدایگان اسطوره‌های ایرانی، خدای خرد باشد و در کنار خود نیز مشاورانی خردمند چون بهمن، امشاسپند خرد، داشته باشد و در میان ایزدان نیز ایزد بانویی به نام چیستا به دانش و دانایی اختصاص یابد و اسطوره‌های ایرانی از این جهت بر سایر اساطیر سر برافرازند. «در فلسفه زرتشت، «هستی» یا آغاز جنبش و آفرینش را استوار بر تصمیم و آهنگ خداوند و به سخن درست تر «خواست و خرد» اورمزد می‌داند که در زبان اوستایی نیز «خواست» و «خرد» معنایی یگانه می‌یابند. زیرا واژه «خرتهو» (xraθhwa) در زبان باستانی ایران، هم به معنای خواست و اراده و کام خداوندی و هم به معنای خرد ایزدی است.» (ثاقب فر، ۱۳۷۷: ۱۲۰).

آن چه مسلم است گذر زمان موجب تحول و دگرگونی باورهای کهن شده و به تدریج جنبه‌های غیر عقلانی آنها را متعادل تر می‌سازد. این فرایند نباید به نفی و طرد کلی این باورها که در واقع ریشه و سرچشمه باورهای عقلانی شده متأخرند، منجر شود بلکه باید ضمن تأویل آنها را با شرایط جدید تطبیق داد.

فردوسی با درک بلندای اندیشه قوم خود در شاهنامه، خردورزی و دینداری را اساس و بنیاد فرهنگ و هویت ایرانی قرار می‌دهد و به خوبی از عهد ادای آن بر می‌آید

و به همگان می‌آموزد که با چشم خردی برتر و معنویت گرا به جهان نگاه کنند، به آن بیندیشند و در آن زندگی کنند.

در نگاه فردوسی آنچه دین و خرد را پیوند می‌دهد و یگانه می‌کند، نیکی است. نیک اندیشی و نیک کرداری ارزش مطلوب دین و خرد در شاهنامه است. انسان خردمند و انسان دیندار در شاهنامه هر دو موظف به اندیشه و عمل نیک بوده، همچنین موظف به دفاع از آن در مقابل هر نوع بدی و بداندیشی اند. در این مورد پژوهشهایی نیز به انجام رسیده است. «دین و اسطوره در اندیشه فردوسی» پژوهشی است که توسط بهجت السادات حجازی انجام گرفته است (حجازی، ۱۳۸۱، ص ۲۵). محمدرضا راشد محصل، در مقاله «نیایش در شاهنامه فردوسی» نیز به این موضوع اشاره کرده است. (راشد محصل، ۱۳۶۹، ص ۹). ایشان در مقاله «فرّ و فرّه در شاهنامه» نیز به رابطه فرّ با علم لدنی می‌پردازد. (همو، ۱۳۶۸، ص ۳۵۷).

در این مقاله، خردورزی و دین داری به عنوان بنیادهای هویت ایرانی و انسانی مورد بررسی قرار گرفته است. در این زمینه، پیوند خرد و دین، در هر سه بخش شاهنامه و در پیکره پادشاهان، وزرا، پهلوانان، زنان و... بازیابی و تحلیل شده است. ضمن آنکه کلیت شاهنامه نیز از این دیدگاه مورد نظر بوده است.

خردورزی و دین داری اساس هویت ایرانی در شاهنامه

فردوسی، مسلمانی خردگراست که در بینش او خردورزی و خداپرستی دو بال حرکت به سوی تعالی محسوب می‌شوند. او اساس تفکر و اندیشه خود را در اولین بیت شاهنامه آشکار می‌کند و خداوندی را با خرد پیوند می‌دهد:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲)

و پس از آن نیز «او اغلب از خداوند به تعبیر خدای خرد یاد می‌کند» (بهار، ۱۳۷۴، ص ۱۵۸)

فردوسی، با دست مایه ای از خرد و دین داری، شاهکاری می‌آفریند که در آن اندیشه و فرهنگ خود و نیاکان فرزانه خود را به نمایش گذارده است. او ایرانیان را از آغاز تشکیل تمدن و قومیت، مردمی خردمند، دین دار و معنویت گرا می‌شناسد و این مهم را در شاهنامه به خوبی اثبات می‌کند.

دین و خرد از واژه‌هایی هستند که در شاهنامه فراوان به کار رفته‌اند. واژه دین در فرهنگ کهن ایرانی به شکل «دئنا» به معنای وجدان و نوعی دریافت درونی کاربردی بسیار دیرینه دارد و دئنا، در اسطوره در یک بیان نمادین ایزد بانوی وجدان نیز هست. او خویشکاریهای مینوی بسیار پر معنا و متعالی‌ای در این نقش ایفا می‌کند. (عقیقی، ۱۳۸۳، ص ۵۱۹) گر چه این واژه با گذر زمان دچار تغییر و تحول شده ولی هنوز پیوندهایی با گذشته دیرینه خود دارد. مفهوم خرد نیز ریشه در فرهنگ کهن ایران دارد و منشأ آن به منابع کهن اسطوره ای ودینی می‌رسد. اهریمن و اهورا و نیک و بد همواره در اندیشه‌ها و آثار ایرانی بوده و خرد همان نیروی باستانی است که باید به کمک آن نیک را از بد و اهورایی را از اهریمنی تشخیص داد.

فردوسی در شاهنامه راه رستگاری را خرد پروری و دینداری می‌داند:

تو را دین و دانش رهاند درست

در رستگاری بی‌بایدت جست

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۸)

بر اساس جهان بینی خردگرایانه ویژه‌ای که بر شاهنامه حاکم است، خرد انسانی دانا و توانای مطلق نیست و محدودیت‌ها و ناتوانی‌هایی دارد، از این رو انسان علاوه بر شناخت آنچه منطقی، استدلالی و تجربی است، باید نوعی شناخت و دریافت شهودی، غیر مادی و غیر تجربی نیز داشته باشد که در حقیقت همان معنویت است و معمولاً در دل انسان ریشه دارد. فردوسی بنیاد جهان نگری خود را بر خردورزی نهاده و به حکم

همان خرد به محدودیت و ناتوانی آن در شناخت و درک همه هستی آگاه است و عقیده دارد که آدمی از راه عقل قادر به شناخت خداوند، آن گونه که هست، نبوده و پرستش او نیازمند نوعی ادراک شهودی و دریافت و اقرار باطنی است:

همه دانش ما به بیچارگیست

به بیچارگان بر بیاید گریست

تو خستو شو آن را که هست و یکیست

روان و خرد را جزین راه نیست

ایا فلسفه دان بسیار گوی

پسویم به راهی که گویی مپوی

(شاهنامه، ج ۴، صص ۳-۵)

محدودیت و بیچارگی دانش و خرد انسانی و لزوم معترف شدن به آنچه هست در

این ابیات با زبانی بسیار ساده و واژگانی متناسب بیان شده است.

اودر جای دیگر با یک بیان استدلالی می‌گوید:

خرد را و جان را همی‌سنجد اوی

در اندیشه‌ی سخته کی گنجد اوی...

به هستیش باید که خستو شوی

ز گفتار بیکار یکسو شوی

(همان، ج ۱، ص ۱۲)

در بینش فردوسی «کسی که پای بند خرد است، می‌داند که خرد چشم جان و

راهنمای آدمی است. تا خرد انسان برجاست، او را به کار و کوشش رهنمون است.

آنگاه که گره‌ها را نمی‌تواند باز کند، به سوی پروردگار پناه می‌برد، از جهان داری برتر

از خرد خود کمک می‌گیرد» (رضا، ۱۳۷۴، ص ۳۲۸). این نوع دریافت و شناخت که از

دیدگاه روان‌کاوی نیز تأیید شده، مطلوب و ضروری است و انسان را به سوی

دین‌داری سوق می‌دهد.

گرایش فوق در فرهنگ ایرانی در هر دوره ای متناسب با سطح آگاهی‌ها، شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و حتی طبیعی نمود یافته و با گذشت زمان متحول شده است. در دوران باستان، ذهن آدمی معنویت‌گرایی و خداجویی را در قالب اسطوره‌ها نمادین کرده است، از این رو، صرف نظر از کالبد ظاهری و خردناپسند برخی از آنها، معنویت‌ی والا و متعالی در ژرفای آنها نهفته است که پس از سمبل شکافی آشکار می‌شود. فردوسی، حکیمی ژرف بین است که این مهم را در یافته و بخش مهمی از شاهنامه را به اثبات معنویت و خداپرستی موجود در اساطیر و ادیان کهن اختصاص داده است. نگاه فردوسی به دین، نگاهی متعصبانه و متحجرانه نیست. او با وجود مسلمانی، به اسطوره‌های معنویت‌گرا و کهن ایرانی به عنوان دین نیاکان خود و منشأ هویت ایرانی ارجح می‌نهد.

به ما بر ز دین کهن ننگ نیست

به گیتی، به از دین هوشنگ نیست

(شاهنامه، ج ۹، ص ۲۰۷)

او با ارج نهادن بر معانی و ارزشهای نهفته در اساطیر کهن و با درک معنویت موجود در آنها، به این باورها، هرگز به عنوان سخنی آشفته و پریشان و نامعقول نگاه نکرده، بلکه آنها را دین کهنی می‌داند که درک معنویت موجود در آنها علاوه بر تداوم و اجیای فرهنگ یک قوم، انسان را به گنجینه ناخودآگاه جمعی پیوند می‌دهد و از ایجاد خلأهای روحی و روانی و گسست فرهنگی پیشگیری می‌کند. همچنین با درک مشترکاتی که فرهنگ‌های کهن با فرهنگ‌های متأخر دارد، موجب ایجاد وحدت و انسجام شده، از بروز تضادها و اختلافات ناشی از مطلق‌گرایی و انعطاف‌ناپذیری جلوگیری کرده، موجب ارتقا و پیشرفت فرهنگی نیز می‌شود.

دین داری خردمندانه فردوسی، حاصل جهان بینی مرکب او یعنی آمیختن شناخت باطنی و درونی با خرد است؛ از این رو، خرد در شاهنامه مادی‌گرا، تک بعدی و یک

سویه نیست. هم دنیا را دربرمی‌گیرد هم آخرت را. هم به تن می‌پردازد هم به جان، اگرچه توانایی آن مطلق نیست.

از اوایی به هر دو سرای ارجمند

گسسته خرد پای دارد به بند

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳)

«سپردن سرنوشت انسان به دست خرد، وابسته کردن هر دو سرای و فزونی و

کاستیش به خرد، رکن اصلی جهان بینی فردوسی است». (جوانشیر، ۱۳۸۰، ص ۶۳)

خرد شاهنامه موهبتی ایزدی است، اما نه به این معنی که انسان در کسب و

پرورش آن نقشی ندارد.

خرد مرد را خلعت ایزدی است

سزاوار خلعت نگه کن که کیست

هوا را مبر پیش رای و خرد

کزان پس خرد سوی تو ننگرد

(همان، ج ۸، ص ۱۳۹)

در این ابیات، فردوسی، پس از آن که خرد را خلعت ایزدی می‌داند بلافاصله به

«سزاواری» اشاره می‌کند. این موهبت بر اساس سزاواری و شایستگی بخشیده می‌شود.

این نمونه‌ها نشان دهنده این است که خرد و دین در شاهنامه به هم آمیخته اند به

طوری که فردوسی در دین داری، در کنار پرستش و عبادت، به اندیشیدن و عمل کردن

و سخن گفتن براساس خرد، یعنی نیروی شناسنده نیک از بد، فراوان توصیه می‌کند و

بخش عمده ای از دین داری او خردورزی و نیک اندیشی و نیک کرداری است. در

نگاه او دین داری بخشی از خردورزی و خرد ورزی بخشی از دین داری است. خدای

فردوسی خدایی تقلیدی و موروثی نیست، بلکه آفریدگاری توانا و داناست که خرد به

وجود و هستی و توانایی او گواهی می‌دهد ولی از شناخت و درک ماهیت آن ناتوان

است. ایمان او، خردمندانه و بندگی او بر اساس حکم خرد است.

همه بنندگانیم و او پادشاست

خرد بر توانایی او گواست

(شاهنامه، ج ۸، ص ۱۷۰)

دین داری و خردگرایی در شاهنامه آن چنان به هم آمیخته اند که هر کدام دیگری را توصیه و تأکید می‌کند و تضاد و تناقضی بین آنها دیده نمی‌شود.

پیوند دین و خرد هم در ترکیب کلی و شکلی شاهنامه و هم در ژرفای داستانها، حوادث، رویدادها، باورها و شخصیت‌ها دیده می‌شود. «شاهنامه کتابی است که با نام خدا آغاز شده... و به نام خدا پایان یافته است... از این که بگذریم در سراسر این کتاب عظیم، هیچ داستان یا روایتی را نمی‌یابیم که یاد خدا به به نحوی در آغاز یا انجام آن نیامده باشد. شاهنامه، به طور کلی کتابی است که اعتقاد به خدا با تار و پود آن آمیخته است» (پرهام، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶)

پایبندی به لزوم همراهی دین و خرد موجب شده خدایان ازلی و ابدی اسطوره‌ها در شاهنامه حضوری نداشته و جای خود را به شهریاران و پهلوانان و دیگر صورت‌های انسانی موجود دهند. «شخصیت‌ها و رویدادهای اساطیری نه بر زمینه قدسیّت و ازلیّت، بلکه بر زمینه زندگی دنیوی موجود باز سازی می‌شوند. البته شخصیت‌ها و رویدادها همچنان خارق العاده و شگفت انگیزند ولی هویت ماوراء الطبیعی صرف ندارند». (قاضی مرادی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵) در واقع فردوسی با تعدیل معنویت‌گرایی به وسیله خرد، همچنین با محدود کردن قلمرو خرد و عقل به وسیله دین و معنویت، نوعی تعدیل و توازن در جهان بینی موجود در شاهنامه ایجاد کرده که انسان را از گرفتار شدن در مادیگری و عوارض آن و همچنین از خردگریزی و اسیر شدن در تخیلات و باورهای نا معقول باز می‌دارد.

خرد شاهنامه، خردی معنویت گراست و شهریاران، شاهزادگان، پهلوانان و زنان

مورد پسند شاهنامه در عین خردمندی، دین‌دار و خداپرستند.

در وجود پادشاهان شاهنامه، از قدیمی‌ترین آنها چون کیومرث و هوشنگ گرفته تا پادشاهان بخش پهلوانی مانند کیخسرو و حتی پادشاهان بخش تاریخی همچون داراب، خسرو پرویز و بهرام گور، پیوندی از خرد و دینداری دیده می‌شود.

فردوسی، در آغاز بنا نهادن نهاد شهریاری، بر اساس خرد و دین عمل می‌کند و باورهای عقلانی شده و دین پسند را بر می‌گزیند. در اساطیر ایرانی، اولین انسانی که «هورامزدا آفرید، کیومرث بود. نام او در اوستا «گیه مرتن» و در پهلوی «کیومرث» یا «گیوک مرت» به معنی جان‌دار میراست. بندهش، در بیان مراتب آفرینش مادی، کیومرث آفریده ششم است و سی سال زندگی می‌کند. (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰، ص ۴۱) در دوره‌های بعد، کیومرث به عنوان اولین پادشاه روی زمین معرفی شده است. مروج الذهب، کیومرث را به پندار ایرانیان، نخستین انسانی می‌داند که بر زمین به شاهی منصوب شد. «.... دیدند بیشتر مردم به دشمنی و حسد و ستم و تعدی خو کرده‌اند و مردم شرور را جز بیم به صلاح نیارد.... بدانستند که مردم جز بوسیله پادشاهی که انصاف ایشان دهد و مجری عدالت باشد و به اقتضای عقل میان مردم حکم براند به راه راست نیایند، سپس به نزد کیومرث پسر لاوژ شدند و نیاز خویش را به داشتن شاه و سرپرست بدو وانمودند و.... کیومرث تقاضای ایشان را پذیرفت» (مسعودی، ۱۳۷۴، صص ۲۱۶ - ۲۱۵).

فردوسی در شاهنامه تحت تأثیر جهان بینی دینی خود و با توجه به عقلانی بودن نظر اخیر، کیومرث را اولین کسی می‌داند که آیین تخت و کلاه آورد:

پژوهنده نامۀ باستانان

که از پهلوانان زند داستان

چنین گفت کآیین تخت و کلاه

کیومرث آورد و او بود شاه

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۸)

فردوسی، از اسطوره نخستین انسان بودن کیومرث آگاه بوده و در آخرین جلد شاهنامه به آن اشاره می‌کند. او در روایت کردن پیغامی که از جانب خسرو پرویز به قصیر روم فرستاده می‌شود، کیومرث را اولین جانور زنده‌ای می‌داند که به عنوان بنده از خاک ساخته شده است. فردوسی، در این پیغام، پس از ستایش خداوند و ذکر برتری‌های او، به آفرینش آسمان و ستارگان و پس از آن کیومرث اشاره می‌کند و می‌گوید:

نخست آفرین بر جهاندار کرد

جهان را بدان آفرین خوار کرد...

سپهر و ستاره همه کرده اند

بر این چرخ گردان بر آورده اند

چو از خاک مر جانور بنده کرد

نخستین کیومرث را زنده کرد

(شاهنامه، ج ۹، ص ۷۹)

در بیت اخیر، کیومرث، نخستین بنده جاننداری است که خداوند از خاک آفریده است. از این رو می‌توان گفت او آگاهانه کیومرث را به عنوان اولین پادشاه بر گزیده است. این اختلاف و تضادی که در ابیات آغازین و پایانی شاهنامه دیده می‌شود، نتیجه اختلاف جهان بینی‌ها و باورهای دینی است که فردوسی نیز از آنها آگاه بوده ولی به حکم پایبندی به عقل و مذهب، کیومرث را اولین پادشاه شاهنامه قرار می‌دهد.

کیومرث، اولین پادشاه شاهنامه، یزدان پرست است و پس از کشته شدن فرزندش

سیامک به دست دیوان از خداوند یاری می‌طلبد:

کی نامور، سر سوی آسمان

بر آورد و بد خواست بر بدگمان

بران برترین نام یزدانش را

بخواند و بپالود مژگانش را

(همان، ج ۱، ص ۳۱)

هوشنگ نیز پس از او به فرمان یزدان به داد و دهش کمر می‌بندد:

به فرمان یزدان پیروزگر

به داد و دهش تنگ بستم کمر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۳)

کیخسرو، نماد شهریار آرمانی شاهنامه است. او شهریاری آمیخته از خرد و اسطوره است. او را می‌توان شکل دگرگون شده شهرپور، امشاسپند سلطنت نیکو و مطلوب اسطوره‌ها دانست که از مینو به گیتی آمده تا آموزنده شهریار و آیین آن باشد. در شاهنامه، کیخسرو دین دارترین و در عین حال خردمند ترین شهریار است. «کیخسرو در کلام فردوسی، در واقع تجلی نمادین فرهنگ، اقبال فرخنده، خوبی اخلاق و کمال توفیق آدمی است که در شادی و حیات شکل می‌گیرد و از مرگ جداست و از ظلمت، رنج و ستم، کین می‌ستاند.... در ساختن کیخسرو، راوی دست به خلق نمادی با رنگ روحانی و معنوی شاد می‌زند و در نتیجه، این وجود تازه به مثابه اسطوره‌ای نمایان می‌گردد که پیامی دل انگیز از جاودانگی، پیروزی حقیقت و آرزو را ابلاغ می‌کند.» (مزدآپور، ۱۳۸۳، صص ۱۳۸ - ۱۳۷)

در شاهنامه، ابیاتی در وصف او آمده که در آنها به هر دو جنبه شخصیت او یعنی خرد و دین‌داری اشاره شده است. گیو، در اولین نگاه، کیخسرو را اسطوره‌ای خردمند می‌بیند که هم فرآیزدی دارد و هم رایت بخردی:

ز بـالای او فرّۀ ایـزدی

پدید آمد و رایت بخردی

(همان، ج ۳، ص ۲۰۶)

بیش حاکم بر نهاد شهریار تا پایان شاهنامه ادامه دارد. داراب، شهریار خود را داده‌ای ایزدی می‌داند:

که گیتی نجستم به رنج و به داد

مرا تاج یزدان به سر بر نهاد

(همان، ج ۶، ص ۳۷۲)

در داستان بهرام گور نیز دین و معنویت به یاری خرد می‌آید. موبدان و ردانی که در آغاز پادشاهی او گفتارش را می‌شنوند چنین می‌گویند:

بگفتند کین فرّه ایزدیست

نه از راه کژی و ناهخردیست

(شاهنامه، ج ۷، ص ۲۹۷)

در این بیت، فرّه ایزدی با بخردی و راستی یگانه و هماهنگ شده‌اند.

داستان نبرد او با اژدها که تکرار الگوی اژدها کشی در اسطوره قهرمانان است، به

فرمان یزدان پاک صورت می‌گیرد.

به فرمان دارنده، یزدان پاک

پی اژدها را بیرم ز خاک

(همان، ج ۷، ص ۴۲۶)

در نبرد خسرو پرویز با بهرام چوبینه، هنگامی که شهریار در آستانه شکست نهایی

قرار دارد، به سوی غار تنگی در کوه می‌گریزد که خود می‌تواند مکانی عبادی و معنوی

محسوب شود.

به پیش اندر آمد یکی غار تنگ

سه جنگی پس اندر بسان پلنگ

بن غار هم بسته آمد زکوه

بماند آن جهاندار دور از گروه

(همان، ج ۹، ص ۱۲۰)

خسرو پرویز در مانده شده و به فرمان خرد دل و شناخت باطنی خود به کردگار پناه

می‌برد.

به یزدان چنین گفت کای کردگار

تویی برتر از گردش روزگار

بدین جای بیچارگی دست گیر

تو باشی، ننالم به کیوان و تیسر

(شاهنامه، ج ۹، ص ۱۲۱)

در حقیقت، خرد دینی موجب می‌شود که او به خداوند پناه ببرد. خسرو پرویز در آغاز داستان، به رابطه یاد خدا و خرد اشاره کرده و یاد خدا را بنیاد خرد می‌داند. او خطاب به بهرام چوبینه می‌گوید:

ز دارنده دادگر ییاد کن

خرد را بر این ییاد بنیاد کن

(همان، ج ۹، ص ۲۴)

پس از پناه بردن به یزدان، فرخ سروشی سبز پوش دست شهریار را می‌گیرد و از بدخواه دور می‌کند و به او نوید سی و هشت سال پادشاهی می‌دهد و پس از آن ناپدید می‌شود. سروش سبزپوش نیرویی ماورایی است که به یاری خسرو پرویز آمده و پس از انجام دادن خویشکاری، خود به سرزمین ناپیدای خود باز می‌گردد. فردوسی چنین رخدادهایی را برای جهانیان شگفت و برای یزدان نا شگفت می‌داند.

چو نزدیک شد دست خسرو گرفت

ز یزدان پاک این نباشد شگفت....

بگفت این سخن نیز و شد ناپدید

کس اندر جهان این شگفتی ندید

(همان، ج ۹، ص ۱۲۱)

تأکید بر همراهی خرد و دین در نهاد شهریار و لزوم این همراهی و پیوند در فرهنگ ایرانی در قالب «فرّه ایزدی» نمادین می‌شود و به شاهنامه راه می‌یابد. شهریاران خردمند و دین دار شاهنامه از نیرویی برتر و امتیازی فراتر برخوردار می‌شوند که «فرّه ایزدی» نام دارد. فرّه در فرهنگ ایرانی پیشینه‌ای کهن دارد و از اوستا تا شاهنامه و آثار پس از شاهنامه تداوم می‌یابد. فر «حقیقتی الهی و کیفیتی معنوی است که چون برای

کسی حاصل شود، او را به شکوه و جلال پادشاهی و به مرحله تقدس و عظمت معنوی می‌رساند و به عبارت دیگر صاحب قدرت و تقوی و نبوغ و خرمی و سعادت می‌کند». (صفا، ۱۳۶۳، ص ۴۹۴) این نیروی معنوی الهی اختصاص به پادشاهان نداشته و همه آفریدگان برگزیده چون پهلوانان، پیامبران و رزم آوران در صورت راست کرداری و نیک‌اندیشی از آن بهره‌مند می‌شوند. نکته مهم این است که دستیابی به این حقیقت الهی، مشروط به خردورزی و انجام خویشکاری انسان است و تداوم آن نیز به تداوم خردورزی وابسته است. به رابطه فر با خرد در آثار کهن به روشنی اشاره شده و آفرینندگان این باور از همان ابتدا آن را با خرد در آمیخته اند. در دینکرت آمده «آفریدگار خرد را آفرید تا فره را از آز بیاید... زندگی فره از فرزانی خرد است و مرگ آن از خودکامگی ورن (شهو)». (دینکرت به نقل از اوستا، ۱۳۸۵، ص ۸۹۹) در مینوی خرد نیز خرد بهترین راه به دست آوردن بخت است که در تحولات بعدی برابر فره قرار می‌گیرد و هم‌معنای آن است. (مینوی خرد، ۱۳۸۰، ص ۲۲)

در شاهنامه، بر خورداری از فر نشان مشروعیت فرمانروایی و گسستن آن به معنی از دست دادن مشروعیت است. «به عقیده فردوسی، مشروعیت فرمانروایی که داشتن، «فرکیانی» و «فرآیزدی» تعبیرات دیگری از آن است، تا هنگامی است که پادشاه و کارگزارش با داد و خرد و مردم دوستی حکومت می‌کنند و موجبات آسایش مردم و شادی دل‌های آنان را فراهم می‌آورند و مردم از آنان خشنودند. اما از آن روز که پادشاه، ستم و بیداد آغاز می‌نهد و با بیخردی و هوسکاری از آسایش مردم غفلت می‌ورزد. فرآیزدی از او جدا می‌شود و روزگار عزتش به سر می‌رسد». (ریاحی، ۱۳۷۵، ص ۲۱۵). از این رو، این بر خورداری مشروط به این است که خردمندی و دین داری شهریار تداوم داشته باشد و هرگاه شهریار از راه دین و خرد منحرف شود، فره آیزدی از او گسسته می‌شود. جمشید و کی‌کاووس نمونه‌ای از پادشاهانی هستند که به دلیل نابخردی، فر از آنان گسسته می‌شود مثلاً در مورد جمشید در شاهنامه آمده:

منی کرد آن شاه یزدان شناس

ز یزدان بیچید و شد ناسپاس...

چو این گفته شد فرّ یزدان از اوی

بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی...

برو تیره شد فرّه ایزدی

به کژی گرایید و نا بخردی

(شاهنامه، ج ۱، صص ۴۱ و ۴۹)

در این ابیات، به خصوص در بیت اخیر، به رابطه فرّه ایزدی و خرد اشاره شده است.

همراهی دین و خرد در انجمن‌ها، مشاوره‌ها و رایزنی‌های شاهنامه نیز آشکار است. در انجمن‌های شاهی در کنار شهریاران، موبدان یعنی مردان دین و بخردان و وزیران، یعنی مردان خرد حضور دارند و او را در تصمیم‌گیری‌ها یاری می‌دهند. ابیات زیر نمونه‌ای از این انجمن‌هاست:

[منوچهر]:

بفرمود تا موبدان و ردان

ستاره شناسان و هم بخردان

کنند انجمن پیش تخت بلند

به کار سپهری پژوهش کنند...

نشستند بی‌داردل بخردان

همان زال با نامور موبدان

(همان، ج ۱، صص ۲۱۸ - ۲۱۷)

در نمونه‌ای دیگر سیاوش خطاب به کی‌کاوس می‌گوید:

مرا موبدان ساز با بخردان

بزرگان و کارآزموده ردان...

(همان، ج ۳، ص ۱۵)

نهاد وزارت در شاهنامه نیز از این چشم انداز قابل بررسی است. در کنار شاهان و شاهزادگان، وزیران و رایزنانی دیده می‌شوند که سبیل خرد و دانایی آنها هستند. فردوسی اغلب آنان را ستوده و وجود شان را برای برقراری داد لازم می‌داند. در شاهنامه «دو مفهوم عدالت و خرد... در یکدیگر همبسته می‌شوند. این دو مفهوم شاهنامه، در شخص شاه و رایزن او مجسم می‌شود. شاه، تجسم داد و رایزن او مظهر خرد است». (دو فوشکور، ۱۳۷۴، ص ۱۵). رایزن و راهنما در هر سه بخش شاهنامه دیده می‌شود، گرچه در بخش اسطوره‌ای حضور کم‌رنگ‌تری دارد. در بخش پهلوانی، زال و در بخش تاریخی بوزرجمهر در میان راهنمایان و وزیران می‌درخشند. این شخصیت‌ها در عین خردمندی، دین دارند؛ به عنوان نمونه، در بخش اسطوره‌ای، طهمورث دیو بند وزیری دانا به نام شهرسپ دارد که فردوسی او را آموزنده راه نیکی به شاه می‌داند. «طهمورث بر اثر راهنمایی وزیرش شهرسپ که معتقدات دینی داشته، صاحب فره ایزدی می‌شود و بر دیوان پیروز می‌گردد.» (جوانشیر، ۱۳۸۰، ص ۱۳۱) او علاوه بر اینکه نماد خرد است، بنیان‌گذار آیین‌های دینی چون نماز شب و روزه نیز هست. به این طریق از همان ابتدای شاهنامه خرد و دین به هم پیوسته‌اند. در شاهنامه در وصف این وزیر دانا و دین‌دار آمده:

مر او را یکی پاک دستور بود

که رایش ز کردار بد دور بود...

همه روز بسته ز خوردن دولب

به پیش جهاندار بر پای شب

چنان بر دل هر کسی بود دوست

نماز شب و روزه آیین اوست...

همه راه نیکی نمودی به شاه

همه راستی خواستی پایگاه

نمونه‌دیگر جاماسب، وزیر گشتاسب، است. در هزار بیت دقیقی، این وزیر بسیار ستوده شده است. او یکی از وزیران دین دار شاهنامه است. «جاماسب پس از زردشت موبدان موبد خوانده می‌شود. جاماسب در ادبیات زردشتی به خرد و دانایی و هنر معروف است». (گویری، ۱۳۷۹، ص ۶۰) این که او هم وزیر و هم موبدان موبد بوده است، آمیختگی خرد و دین‌داری را نشان می‌دهد. خرد او خرد جهانی و اسطوره‌ای است. «گشتاسب پس از قبول دین درخواست کرد جای خود را در بهشت بداند. آنگاه سه بزرگ در دربار ظاهر شدند... درخواست شاه را برای دیدن جایگاهش در بهشت عالم شهود پذیرفتند و به پسرش پشیوتن (پشوتن) جاودانگی بخشیدند. اسفندیار برای دفاع از دین بهی رویین تن شد و به وزیر بزرگ خرد جهانی عطا گردید.» (هینلز، ۱۳۷۱، ص ۱۵۰) در آثار تاریخی کهن نیز به او اشاره شده است؛ مثلاً در مروج الذهب آمده «وقتی زرادشت بمرد، جاماس دانشمند جانشین او شد. وی از مردم آذربایجان بود و نخستین موبد بود که پس از زرادشت پا گرفت. ویشتاب شاه او را منصوب کرد.» (مسعودی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۵) در این قول نیز او هم دانشمند و هم موبد است و هم نقش سیاسی دارد.

انتقادی که در شاهنامه بر جاماسب وارد است این است که علی‌رغم دانایی بسیار، مطیع و فرمانبردار گشتاسب است و جهت باز داشتن او از بی‌خردی و بدکرداری کوشش لازم را به عمل نمی‌آورد بلکه بر عکس، از دانایی خود در جهت منفی و برای رساندن گشتاسب به اهداف خود استفاده می‌کند. به عنوان مثال با اینکه از نیت گشتاسب آگاه بود، وی را راهنمایی کرده و پیش‌بینی نمود که مرگ اسفندیار به دست رستم است.

بدو گفت جاماسب کای شهریار

تو این روز را خوار مایه مدار

ورا هوش در زاولستان بود

به دست تهم پور دستان بود

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۲۰)

جاماسب، در این داستان، دارای تدبیر و خرد مذمومی است که موجب مرگ اسفندیار می‌شود، به همین سبب پشتون پس از مرگ اسفندیار او را نیز نفرین می‌کند و در مرگ اسفندیار مقصر می‌داند.

بوزرجمهر، خردمندترین و بزرگ‌ترین آموزگار خرد در بخش تاریخی شاهنامه است. این وزیر دانا خود یزدان‌پرست و پرهیزگار است و به پادشاه نیز درس دین داری و پرهیزگاری می‌آموزد. ابیاتی که در پی می‌آید نمونه‌اندازهایی است که او به شهريار می‌دهد و در آنها به خرد و یزدان پرستی و پرهیزگاری اشاره شده است:

چو پرهیز کاری کند شهريار

چه نیکوست پرهیز با تاجدار

ز یزدان بترسد گه داوری

نگردد به میل و به کنسداوری

خرد را کند پادشاه بر هوا

بدانگه که خشم آورد پادشا

(شاهنامه، ج ۸، ص ۱۳۳)

فردوسی، علاوه بر شهرياران، در اثر ارزشمند خود با دست مایه‌ای از خرد و دینداری، پهلوانانی را می‌پرورد که نه می‌توان نقش نیروهای مقدس، غیر انسانی و مینوی را در وجود آنان انکار کرد و نه می‌توان اهمیت خرد، تدبیر و اراده انسانی را در تکامل آنان نادیده گرفت. پهلوان در شاهنامه وجودی دو جنبه‌ای و مرکب داشته و هرگز تک بعدی و یک جانبه نیست. از یک سو مینوی، آسمانی و فرا انسانی است و از سوی دیگر جنبه‌های گیتیانه و انسانی در او دیده می‌شود و این دو جریان موازی، مکمل و همراه هم پیش می‌روند. هدف قهرمان رسیدن به شناخت واقعی و کمال است و در این راه، این نیروهای گیتیانه و انسانی را یاری می‌کنند. «در شأن پهلوانان باید گفت که اینان دارای سرشت دوگانه خاکی و افلاکی‌اند... اگر از ما بپرسند که چرا قهرمانان شاهنامه را دوست داریم هر دو جنبه متضاد و لاینفک وجود آنان را به عنوان دلیل ذکر می‌کنیم،

یعنی بگوییم: شیفته خصال آرمانی آنهایم و در عین حال پذیرنده برخی ضعف‌ها و عیوب بشری آنان.» (حمیدیان، ۱۳۷۲، ص ۵۸) این جامعیت نشان دهنده دو بعد عقلانی و دینی آنان است. زال، پهلوان پیر شاهنامه، هم اسطوره خرد است و هم بسیار دیندار و معنویت گراست. اولین و مهم ترین نشانه خردمندی او این بود که پی‌رسر متولد شد. پیری او نشان کمال و آگاهی اوست. هفتمین مرحله کمال در آیین مهری، مرحله پدر یا پیر است، کسی که می‌توانسته است رنج‌های آیینی را برتابد و پیروزمند از هفت آزمون بزرگ بگذرد، به پایگاه پدری یا پیری می‌رسیده است، این مرحله خود دارای سه مرحله درونی است که آخرین و بالاترین آنها مرحله درونی پیران - پیر یا پدران - پیر است (کزازی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۷). در شاهنامه، زال را می‌توان نمونه انسانی دانست که به این مرحله نائل شده است. او هم پدر حماسه است و هم پیر رایزن آن. او نماد انسان کامل و دانای شاهنامه است که خرد او معنوی است و در البرزکوه مقدس و به وسیله سیمرغ که خود نیرویی فرا انسانی است، پرورده شده است. دینداری او خردمندانه و دور از تعصب است. او در ماجرای عشق خود به رودابه به سام می‌گوید:

تورا با جهان آفرین نیست جنگ

که از چه سیاه و سپید است رنگ

کنون کم جهان آفرین آفرید

به چشم خدایی به من بنگرید

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۰۰)

رستم، قهرمان حماسه ملی، نیز در عین خردمندی یزدان پرست بوده و پیروزی‌ها و قهرمانی‌های خود را از کردگار می‌داند و معمولاً قبل و بعد از نبرد به او پناه می‌برد. اسفندیار پهلوانی دین دار است که به ترویج دین نیز می‌پردازد. روح معنویت گرایی حاکم بر هفت خوان این دو پهلوان حکایت از وجود جنبه‌های روحانی انتزاعی و مینوی، در کنار سایر جنبه‌ها دارد. نیایش‌ها و ستایش‌های زیبای پهلوانان پس از هر پیروزی، که معمولاً اقرار به پشتیبانی نیروهای ایزدی در آن دیده می‌شود، در کنار

تلاش‌ها و تدابیر خردمندانه پهلوانان در هر مرحله، نشان دهنده پیوند خداپرستی با خرد است. مثلاً اسفندیار پس از پیروزی بر اژدها:

بیامد به پیش خداوند پاک

همی گشت پیچان و گریبان به خاک

همین گفت کاین اژدها را که کشت

مگر آنک بودش جهاندار پشت

(شاهنامه، ج ۵، ص ۱۷۶)

رستم نیز پس از پشت سر نهادن خوان دوم:

چنین گفت کای داور دادگر

همه رنج و سختی تو آری به سر

گرایدون که خشنودی از رنج من

بدان گیتی آگنده کن گنج من

پیویم همی تا مگر کردگار

دهد شاه کساووس را زینهار

(همان، ج ۲، ص ۹۲)

از این قبیل نیایش‌ها در این دو هفت خوان فراوان است. همچنین نشانه‌ها و نمادهایی در آنها دیده می‌شود که هم خردگرا و هم معنویت‌گرا محسوب می‌شوند. مثلاً اسفندیار زنجیری بهشتی دارد و به کمک آن بر زن جادو پیروز می‌شود. از سوی دیگر پشتون چون نماد خردی است که در این سفر همراه اوست. رستم را در خوان دوم میش نیکو سربینی از مرگ نجات می‌دهد. رستم این میش را فرستاده داور راستگوی می‌داند:

تهمتن سوی آسمان کرد روی

چنین گفت کای داور راستگوی

هرآن کس که از دادگر یک خدای

بیچند نیارد خرد را به جای

برین چشمه، آبشخور می‌ش نیست

همان غرم دشتی مرا خویش نیست

به جایی که تنگ اندر آید سخن

پناهت به جز پاک یزدان مکن

(شاهنامه، ج ۲، ص ۹۳)

در بیت دوم از این ابیات، به یکتاپرستی رستم و همچنین رابطه آن با خرد به روشنی اشاره شده و بر اساس آن، هر کس از داور یک خدای بپسند، خرد را نیز به جای نخواهد آورد و نخواهد شناخت.

زنان شاهنامه نیز دو بعدی اند. زنانی که با نقش ورزی‌های سازنده و آفریننده حضور یافته‌اند، معمولاً وجودی آمیخته از خرد و دین داری و پرهیزگاری دارند و زنانی که با نقش‌های پلید و ویران‌گر نمود یافته‌اند عموماً آمیخته از دژخردی و بی‌دینی‌اند. فرانک، فرنگیس، رودابه، کتایون از زنان دین‌دار و خردمند و سودابه و زنان جادوگر از زنان بی‌دین و ناپرهیزگارند. بیشتر زنان نقش آفرین شاهنامه را زنان محبوب، مقدس و خردمندی تشکیل می‌دهند که زاینده، پرورنده، آموزنده و نگاهدارنده شهریاران و پهلوانان و شاهزادگانند. این زنان در راه انجام رسالت خود رنج فراوان برده‌اند. گاهی مجبور شده‌اند فرزند را از خود دور کنند، گاه به کوه و آب پناه برده‌اند و گاه به سفیری و دیده‌بانی تن داده‌اند و گاهی نیز از آب گذشته‌اند. بسیاری از آنان آنقدر توانا و تدبیرگر بوده‌اند که در بحران و نابسامانی یا در سرزمین دشمن و یا در دوران سلطه شهریاری بیدادگر و خونخوار فرزند و یا همسر خود را از گزند و آسیب حفظ کرده‌اند. این زنان، که باز مانده ایزدبانوان و الهگانند، در شاهنامه یاریگر و راهنمای همسران و یا فرزندان خود می‌شوند و در موارد زیادی نسبت به آنان خردمندترند. به عنوان نمونه فرانک را می‌توان نام برد. او یکی از زنانی است که در وجود او دین داری و خرد همراه هم دیده می‌شود. فرانک مادر فریدون است. او خویشکاری خود را به یاری نیروهای معنوی و فرا انسانی و نیروی تدبیر و اندیشه خود به انجام می‌رساند.

یکی از نشانه‌هایی که همراهی دین و خرد را در داستان فرانک نمایان می‌کند این است که دل فرانک از خطری که فرزندش را تهدید می‌کند به موقع آگاه می‌شود. این دل‌آگاهی ظهور یک اندیشه ایزدی است که در کنار خردمندی و احتیاط و آینده‌نگری یک مادر بیدار قرار می‌گیرد و فرانک خود از این ترکیب آگاه است:

که اندیشه‌ای در دلم ایزدی

فراز آمدست از ره بخردی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۵۹)

در این بیت، دین داری و بخردی ترکیب شده است؛ زیرا اندیشه ای ایزدی از ره بخردی بر دل فرانک فراز می‌آید. درک و دریافت این حقیقت روحانی نیازمند بخردی است و از همه کس بر نمی‌آید. همچنین او در البرز کوه به مرد دینی پناه می‌برد و آن مرد پاک دین، نقش پدر فریدون را بر عهده می‌گیرد:

یکی مرد دینی بران کوه بود

که از کار گیتی بی‌اندوه بود

فرانک بدو گفت کای پاک دین

منم سوگواری از ایران زمین...

تو را بود بایسد نگهبان او

پدر وار لرزنده بر جان او

(همان، ج ۱، ص ۵۹)

در این قسمت داستان نیز تدبیر و تلاش فرانک او را به مرد دینی می‌رساند و خرد به دین می‌پیوندد و وحدتی مقدس برای رسیدن به هدفی بزرگ شکل می‌گیرد.

نقش خرد و دینداری در تعیین هویت انسانی در شاهنامه آنقدر مهم است که می‌تواند مرزهای سرزمینی و جغرافیایی را در نوردد و تورانیانی را که در جغرافیای دشمن زیسته‌اند، به ایرانیان پیوند دهد. خردگرایی فرهنگ و اندیشه ایرانی، تعصب و تحجر را مردود دانسته و موجب می‌شود نیک اندیشی و خرد و پرهیزگاری را در

وجود آنانی که سزاوارند، حتی اگر بیگانه و از مردم توران، سرزمین تیرگی‌ها باشند، بستاید و بی‌خردان و ناپرهیزگاران ایرانی چون سلم و تور و گشتاسب و کاووس راسرزنش کند. تورانیانی چون فرنگیس، جریره، اغریث و در رأس همه آنها پیران ویسه غیر ایرانی هستند که در شاهنامه ستوده شده‌اند. «در شاهنامه آنچه محکوم می‌شود نژادی در برابر نژاد دیگر یا قومی در برابر قومی دیگر نیست. بلکه آن عده راهبران اند که سلسله جنیان بدی می‌گردند». (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۶، ص ۷۱) و این بینشی است که هم دین و هم خرد آن را می‌پسندد و توصیه می‌کند.

لزوم همراهی خرد با دین موجب شده در فرهنگ ایرانی تدابیر و هوشمندی‌های بی‌دینان و ناپرهیزگاران نوعی خرد پلیدی باشد که سرانجام دارندگان آن به نابودی و شکستی خفت بار تن می‌دهند. این نوع خرد نه فقط در شاهنامه بلکه در سایر زمینه‌های فرهنگی ایرانی نیز دیده می‌شود. در اسطوره، حماسه، عرفان و دین نوعی خرد پلید و مذموم وجود دارد. این نوع خرد نیروی تدبیرگری است که یاریگر تحقق مقاصد شوم و ناپسند می‌شود.

در اساطیر کهن نیرویی تدبیرگر در اهریمن و نیروهای اهریمنی به نام «دژخردی» یا «دوش خردی» دیده می‌شود. این نیرو جنبهٔ مینوی اهریمن است. «اهریمن در اوستا انگره مینو و در پهلوی به صورت اهریمن و به معنی مینوی ستیزه‌گر و دشمن و بدخواه بهشت است که به خرد پلید و خبیث هم تعبیر می‌شود». (رستگار فسایی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۴). در اوستا صاحبان این خرد موجب ایجاد خشم و ستم شده و مردم را از کارهای نیک خود باز می‌دارند. در وصف آنها آمده: «دژ خردانی که با زبان خویش، خشم و ستم را می‌افزایند و مردم کارآمد و پرورشگر را از کار خویش باز می‌دارند» (اوستا، ۱۳۸۵، ص ۷۰).

در عرفان نیز به وجود عقل دنیا دوست و سود پرستی اشاره شده که «عقل مذموم» نام دارد و در مقابل «عقل ممدوح» قرار گرفته است. خرد مذموم در عرفان «قوة شیطنت

و گریزی و نکراء و هوش و تزویر و مکر فریب و زیرکی در امور دنیا... و حسابگری و سودپرستی و امثال این صفات است...
زین خرد جاهل همی باید شدن

دست در دیوانگی بایسد زدن

(همایی، ۱۳۷۶، ۱/ ۴۶۵)

در شاهنامه نیز به پیروی از مایه‌های کهن فرهنگی، نوعی تدبیر و خرد و هوشمندی دیده می‌شود که بی دینان را در رسیدن به اهداف پلید خود یاری می‌کند. نتایج ناپسند این خرد ریشه در بی دینی و ناپرهیزگاری داشته و جهل بر آن برتری دارد و در واقع نه خرد که زشت ترین نوع بی خردی است. مصادیق این تدابیر در شاهنامه فراوان است. نقشه شوم افراسیاب در فرستادن سهراب به نبرد با ایرانیان و این که سهراب را از شناختن رستم باز می‌دارد از این نوع است.

تدابیر گرسیوز و انواع نیرنگ‌های او در باره سیاوش و نقشه‌های سودابه برای فریفتن سیاوش و افسون و دروغ‌های او در این مورد و پس از آن انتساب تهمت ناپاکی به او، از زشت ترین نمونه‌های دژخردی در شاهنامه اند. نیرنگ‌های جادوگران در نبرد با ایرانیان و در فریفتن پهلوانان در هفت خوان نیز از این تدابیر است. دژخردی منحصر به غیر ایرانیان نیست. گشتاسب با اینکه پذیرنده دین بهی است و بهانه ترویج آن را در سر می‌پروراند اما به دلیل ناباوری عمیقش و نقشه شوم او در فرستادن اسفندیار به نبرد با رستم، دژ خردی یک شهریار ایرانی را نشان می‌دهد. این خرد، در شاهنامه، در مقابل خرد ناب و برتری قرار دارد که یاری‌گر نیکی است و با دین داری پیوسته است. این مفهوم و مصادیق آن بیانگر این مهم است که هوشمندی و تدبیرگری اگر مشروط به پرهیزگاری نباشد نه تنها پسندیده نیست، بلکه نادانی و بی تدبیری بر آن برتری دارد. پیوند دین و خرد علاوه بر این که در وجود شهریان، پهلوانان، وزیران و زنان مورد پسند شاهنامه دیده می‌شود، در عرصه اخلاق، باورها، آگاهی‌ها، هشدارها، جنگها،

شکست‌ها و پیروزی‌ها و روابط علت و معلولی نیز به خوبی دیده می‌شود که پرداختن به آنها در این مختصر نمی‌گنجد و پژوهشی جداگانه می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

شناخت و دریافت ایرانی از جهان و انسان، دریافتی خردمندانه و در عین حال معنویت‌گراست و ایرانیان توانسته‌اند بین این دو جنبه، حدی از سازگاری و هماهنگی ایجاد کنند و از این جهت فرهنگ ایرانی سربلندی و برتری دارد. فردوسی با هنرمندی و اندیشمندی فوق‌العاده خود این برتری را در شاهنامه به خوبی به نمایش گذاشته است. او خردورزی و دین‌داری را اساس و بنیاد جهان بینی خود و جهان بینی شاهنامه قرار داده و آنچه را نیز در ظاهر نامعقول و خرد ناپسند است از راه رمز به معانی معقول راه می‌برد. این بینش و شناخت، بر زندگی، اندیشه و عمل انسان نیز تأثیر می‌گذارد. در قلمرو زندگی عملی حلقه پیوند این دو بنیاد نیکی است. در شاهنامه، خردمندی و دین‌داری با پذیرفتن نبرد همیشگی نیکی و بدی و تکلیف مشترکی که هر دو (دین و خرد) بر عهده انسان گذاشته‌اند، هماهنگ شده و یگانه می‌شود.

نبرد نیکی و بدی و خرد و بی‌خردی و ابلیس و آدمی، بیان یک معنا در چند قالب متفاوت است، گرچه در دوره‌های مختلف در میزان عقلانیت و درجه تکامل آن و همچنین در نمادین‌گویی و میزان آن تفاوت وجود دارد. همین ویژگی باعث ماندگاری ارزش‌های دینی کهن در طول زمان و در پهنه جهان است.

این نمونه‌ها نشان‌دهنده این است که در فرهنگ ایرانی تدبیر و خرد انسانی همواره باید با دینداری و معنویت همراه باشد و یکی از این دو به تنهایی کارساز نیست و انسان را به کمال نمی‌رساند. هویت ایرانی در گرو این بنیادهاست و هر ایرانی که به آنها و یا یکی از آنها پشت کند از هویت اصیل خود باز مانده است.

این بینش متعادل که از افراط و تفریط‌های مادی‌گرایان و باورمندان تک‌بعدی معنویت، به دور است می‌تواند زندگی انسان در هر دو سرا و همچنین در قلمرو زندگی

فردی و جمعی و در زمینه‌های روحی و روانی را تضمین کرده و سلامت بخشد و در عین این که او را به سمت زندگی شادمانه، پرتلاش و امیدوارانه سوق می‌دهد، از پرداختن به بعد معنوی آن باز نمی‌دارد. همین بینش متعالی و فراگیر و سلامت بخش است که شاهنامه را نه فقط در قلمرو ملی که در عرصه جهانی به عنوان شاهکاری انسانی، ادبی، هنری و اندیشگی مطرح نموده است.

منابع و مأخذ

الف: کتاب‌ها

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۶)، نوشته‌های بی سرنوشت، انتشارات جاویدان، تهران.
- ۲- اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه (۱۳۸۵)، چاپ دهم، تهران، نشر مروارید.
- ۳- بهار، مهرداد (۱۳۷۴)، جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات فکر روز.
- ۴- پرهام، باقر (۱۳۷۷)، با نگاه فردوسی - مبانی نقد خرد سیاسی در ایران -، ویراست دوم، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
- ۵- ثاقب فر، مرتضی (۱۳۷۷)، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران، انتشارات معین.
- ۶- جوانشیر، ف. م (۱۳۸۰)، حماسه داد، تهران، نشر جامی.
- ۷- حمیدیان، سعید (۱۳۷۲)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، نشر مرکز.
- ۸- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳)، پیکر گردانی در اساطیر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ۹- رضا، فضل الله (۱۳۷۴)، پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (جلد اول و دوم)، چاپ چهارم و سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۰- ریاحی، محمد امین (۱۳۷۵)، فردوسی، انتشارات طرح نو، تهران.

- ۱۱- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۳)، حماسه سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۲ - عقیقی، رحیم (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
- ۱۳ - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، متن انتقادی از روی چاپ مسکو (چهار مجلد)، به کوشش سعید حمیدیان (۱۳۷۹)، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره.
- ۱۴ - فرنیغ دادگی، بندهش، گزارش مهرداد بهار (۱۳۸۰)، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
- ۱۵- گویری، سوزان (۱۳۷۹)، آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات جمال الحق.
- ۱۶- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۷ - مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی (۱۳۸۰)، چاپ سوم، تهران، انتشارات توس.
- ۱۸- همایی، جلال الدین (۱۳۷۶)، مولوی نامه (جلد اول و دوم)، چاپ نهم، تهران، نشر هما.
- ۱۹ - هینلز، جان (۱۳۷۱)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، نشر سرچشمه.

ب: مقالات:

- ۱- حجازی، بهجت السادات، (بهار ۱۳۸۱)، «دین و اسطوره در اندیشه فردوسی»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۳، صص ۲۵۳-۲۷۲.
- ۲- دو فوشکور، شارل هانری، (۱۳۷۴)، «اخلاق پهلوانی و اخلاق رسمی در شاهنامه فردوسی»، تن پهلوان و روان خردمند، ویراستار شاهرخ مسکوب، تهران، انتشارات طرح نو، صص ۱۶-۱۰.
- ۳- راشد محصل، محمدرضا، (دی ماه ۱۳۶۹)، «نیایش در شاهنامه فردوسی»، کتاب پاز، شماره ۱، صص ۹-۲۸.

- ۴ - _____ (۱۳۶۸)، «فرّ و فرّه در شاهنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، شماره ۲۲، صص ۳۵۷ - ۳۶۸.
- ۵ - قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۲)، «اسطوره اندیشی جماعت ما»، گستره اسطوره، مجموعه گفتگوهای محمد رضا ارشاد، تهران، انتشارات هرمس، صص ۲۴۴ - ۲۰۹.
- ۶ - کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۰)، «پیری و پیروی در آیین‌های درویشی»، از گونه ای دیگر، میرجلال الدین کزازی، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، صص ۲۱۵ - ۱۸۳.
- ۷ - مزداپور، کتابون (۱۳۸۳)، «اسطوره نو آیین کیخسرو»، داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره، کتابون مزداپور، تهران، انتشارات اساطیر، صص ۱۵۵ - ۱۳۶.

***Rationalism and Piety in Shahnameh
as the Corner Stone of the Iranians` Identity***

A.Khosravi
Graduate in Persian literature
K.Mousavi. ph.D
Sharekord University

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is an outstanding literary work dating back to an epoch which is known as the Iranian Renaissance. Samanid kings paid a lot of attention to the revival of Iranians` identity. Shahnameh is one of the most invaluable works, related to the realm of culture and literature, which has glitters during history. This literal masterpiece is concerned not only with literature, language, history, mythology, epics, and fiction but also with thought, insight, and semantics.

The thought governing Shahnameh does not belong to Iran solely but to the entire world so that, after so many centuries, it is not out dated yet. This excellence originates from its all-embracing and balanced attitude prevalent in the book and avoidance of go-to- extremes, prejudice and petrification which are indicative of an utmost profundity of thinking of its creator. Ferdowsi scrutinizes through strata of Iranian belife during new and ancient periods of time, seeking for fundamentals which bind the culture and myth to the history with which to reveal their identity. What he finds is wisdom and religion. He believes that rationalism and piety are the basis of Iranian identity. Shahnameh tries to relate the pre-Islamic era to the post-Islamic time and teach the Iranian piety and rationalism. This article is on attempt to shed light on this topic.

Keywords: Identity, Iranian, Shahname, Wisdom, Religion.